

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خب استدلال به آیات مبارکات برای اثبات صحت تألهیه بیع فضولی و این که بعد الاجازه و الانفاذ صحت فعلیه پیدا می‌کند بیان شد و تفصیل آن هم در مسئله‌ی قبل که کفایت رضایت باطنی باشد بیان شد که دیگر لایحتاج الی الاعادة.

و اما السنة: به روایات متعددی برای اثبات صحت بیع فضولی بالاجازة و بالانفاذ استدلال شده. دو روایت از این روایات باز در بحث قبل متعرض شدیم یکی روایت عروه بارقی بود که سنداً و دلالة مناقشه داشت و یکی هم روایت دیگری بود مال حکیم که آن هم شبیه روایت عروه بارقی بود با یک تفاوتی مایی که دخیل در یعنی تفاوتی داشت ولی فضولی بود بالاخره هر دو هم در داستان عروه بارقی و هم داستان ایشان، آن هم سنداً و لو این که آن مسند بود و در امالی شیخ طوسی یا ابن شیخ طوسی ذکر شده بود و لکن باز سند آن مشتمل بر عدة من المجاهیل بود و از نظر دلالت هم همان اشکالی که در عروه بارقی عرض شد در آن هم بود. بنابراین این دو روایت را دیگر تکرار نمی‌کنیم.

و اما الروایة الثالثة: روایت ثالثه صحیحی محمد بن قیس هست که مشایخ ثلاثه رضوان الله علیهم این روایت را نقل فرمودند. هم شیخ طوسی در تهذیب دو بار به دو سند مختلف تا یک حدودی و هم چنین مرحوم کلینی رضوان الله علیه و هم چنین مرحوم صدوق رضوان الله علیه.

صاحب وسائل در باب 88 از ابواب نکاح عبید و إماء در کتاب نکاح این روایت را نقل فرموده. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ قَصَّالٍ عَنْ سَيِّدِي بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَمِّ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي تَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ» که سند، سند تام و تمامی است بخصوص عاصم بن حمید که ناقل از محمد بن قیس است خیلی درباری او توثیق و مدایح فراوانی هست. «عن أبي جعفر عليه السلام» سند از نظر افرادی که در آن هستند سند موثق و تمامی است. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَصَى فِي وَلِيدَةٍ بَاعَهَا ابْنُ سَيِّدِهَا» مردی کنیز داشته (ما ملکت ایمانهم) و از آن فرزندی داشته، پسر این سید، آن کنیز در غیاب آن بابا و بابای آن ولیده آن ولیده را می‌فروشد. «قَصَى فِي وَلِيدَةٍ بَاعَهَا ابْنُ سَيِّدِهَا وَ أَبُوهُ عَائِبٌ فَاسْتَرَاهَا رَجُلٌ فَوَلَدَتْ مِنْهُ غُلَامًا» این ولیده را مردی خرید و برای او

فرزندى و پسرى و غلامى متولد شد. «ثُمَّ قَدِمَ سَيِّدُهَا الْأَوَّلُ» سيد اخير همين مشتری است که خریده. سيد اول همان بابای او هست که از ناحیهی آن کنیز اين بچه را به او داده. ثُمَّ قَدِمَ آن سيد اول که غایب بود «فَخَاصَمَ سَيِّدُهَا الْأَخِيرَ فَقَالَ هَذِهِ وَلِيدَتِي بَاعَهَا ابْنِي يَغْيَرُ ابْنِي» گفت اين وليدهی من هست و اين فرزند هم و پسر من در زمانى که من غایب بودم بدون اذن من اين را به شما فروخته. خب آمدند خدمت امير المؤمنين، امام باقر دارند نقل می‌کنند. فقال امير المؤمنين، ضمير به امير المؤمنين برمی‌گردد. «فَقَالَ خُذْ وَلِيدَتَكَ وَابْتِهَا» گفتند خب هم وليده را و هم آن فرزندش را، هر دوى آنها را اخذ كن، بگير از آن. «فَتَأَسَّدَهُ الْمُشْتَرِي» مشتری بیچاره دید که زنش که دارد از دستش گرفته می‌شود بجهاش هم دارد گرفته می‌شود. اين مناشده کرد با امام عليه السلام، يعنى احتجاج کرد مکالمه کرد صحبت کرد «فَقَالَ خُذْ ابْنَهُ يَعْنِي الَّذِي بَاعَ الْوَلِيدَةَ» حضرت فرمود شما آن پسرى را که اين وليده را فروخته در غيب بابايش، تو هم او را بگير. «حَتَّى يُنْفَذَ لَكَ مَا بَاعَكَ» تا اين‌که آن باباى که بدون اذنش بوده و اين بيع فضولى انجام شده انفاذ کند. انفاذ که کرد خب ديگر درست می‌شود اين هم به قول آقاى دلالت می‌کند بر كشف که از اول درست بوده. هم دلالت می‌کند... يعنى شهيد رضوان الله عليه در دروس به اين روايت استدلال کرده و فرموده که دلالت بر كشف هم می‌کند، هم دلالت می‌کند بر اين‌که فضولى قابل تصحيح است با اجازه و با اذن و هم كشف هم دلالت می‌کند که از همان اول درست بوده پس اين بچه هم بچه‌ی تو بوده و حرّ است. «حَتَّى يُنْفَذَ لَكَ مَا بَاعَكَ» در بعضى نقل‌هاى ديگرى همين ... يعنى حتى ينفذ لك بيعك. «فَلَمَّا أَحَدَ الْبَيْعِ الْإِثْنِ» که بَيع اين‌جا يعنى مشتری، چون بَيع گاهى به معنای بايع می‌آيد و گاهى به معنای مشتری. «فَلَمَّا أَحَدَ الْبَيْعِ الْإِثْنِ قَالَ أَبُوهُ أَرْسِلْ ابْنِي»

س: گروگان گرفت؟

ج: بله. آن مشتری... چون امام هم هدايت کردند ديگر. من گفتم درست است حکم شرعى اين است که حالا مثلاً اين کنيز و آن فرزند را هر دوى آنها را بگيرد. حالا تو می‌گویی که سخته هست بچه‌ی من هست. حالا آن کنيز رفت اما بچه‌ام را چکار کنم؟ بچه‌ام هست ديگر. حضرت فرمود بجهاش را بگير تا اين‌که مجبور بشود ببايد انفاذ بکند.

حالا که اين بچه را گرفت آن آمد گفت که «فَلَمَّا أَحَدَ الْبَيْعِ الْإِثْنِ قَالَ أَبُوهُ أَرْسِلْ ابْنِي فَقَالَ لَا أَرْسِلُ ابْنَكَ حَتَّى تُرْسِلَ ابْنِي» گفت نه، اين را آزاد نمی‌کنم و نمی‌فرستم برای تو تا اين‌که تو بچه‌ی من، يعنى بچه‌ی آن وليده را برای من بفرستی. «فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ سَيِّدُ الْوَلِيدَةِ الْأَوَّلُ أَجَارَ بَيْعَ ابْنِهِ» دید بله اين بچه بزرگ است حالا اين‌ها را هم آزاد نمی‌کند چون اين را دید اجاز بيع ابنه، بيع اين را اجازه کرد.

خب و به اسناد اين شيخ طوسى اين سندی که خوانديم بعد می‌فرمايد «و بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي تَجْرَانَ تَحْوَهُ» ديگر از ابن ابى نجران سند يکى می‌شود. «رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي تَجْرَانَ تَحْوَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» اين قضی امير المؤمنين توى اين‌جا نبود قال قضی، ضمير فاعلش ذکر نشده، ضمير بود مضمير بود اين‌جا در نقل کلىنى نام مبارک امير المؤمنين على عليه السلام آمده. «و رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ» بنابراين فى کمال القوه است از نظر سند. هم مشاهير ثلاثه نقل کردند و هم تا ابن ابى نجران افراد مختلفى نقل کردند.

تقريب استدلال به اين روايت به دو نحو است. يکى اين است که بالاخره در اين قضيه‌ی

شخصیه که نگاه می‌کنیم که یک فضولی بوده، انجام شده بوده امام علیه السلام وقتی که اصیل بیاید اجازه بکند آن عقد را درست می‌دانند. می‌فرمایند که عقد درست است و راهکار هم به آن شخص نشان می‌دهند که این کار را بکن تا بیاید اجازه کند. اگر اجازه درست نبود و کارایی نداشت موجب صحت عقد نمی‌شد و اگر عقد قبل اجازه صحت تأهلیه نداشت که قابل تصحیح باشد خبر این راه‌کارها تمام نبود این بیان تمام نبود. پس بنابراین این روایت به دلالت مطابقی دلالت می‌کند بر این‌که اجازه الان نافذ است به دلالت التزام دلالت می‌کند بر این‌که قبل اجازه بطلان بالمرة نبوده. بلکه صحت تأهلیه داشته. این تقریب این است که روی قضیه‌ی شخصیه توجه می‌کنیم.

تقریب دیگر این است که نه عرف از این کلام اصلاً می‌فهمد که معلوم می‌شود معامله‌ی فضولی قابل تصحیح است. و کار امام بر اساس چه هست؟ کار امام بر اساس یک کبرایی است که دارد تطبیق می‌فرماید. یعنی حکم شرع این است، کبرای کلی شرع این است امام در مورد دارند تطبیق می‌فرمایند. پس هر دو تقریب این‌جا وجود دارد.

خب در این‌جا بعضی از مناقشاتی وجود دارد که باید بررسی بشود. مناقشه‌ی اول این است که علی‌رغم صحت سند اما این متن مشتمل است بر بعضی از اموری که لا یُمكن الالتزام به و با مسلمات فقه نمی‌خواند هماهنگ نیست، بر خلاف مسلمات فقه هست. و این نشان می‌دهد که پس اشتباهی رخ داده در نقل این روایت. یعنی یک علم اجمالی پیدا می‌کنیم که این نقل توی آن یک خطایی واقع شده و عین آن نیست که از امام صادر شده حجت نداریم بر آن. و این‌جور نقل‌ها که ظنّ نوعی، اطمینان نوعی نمی‌آید برای افراد، این‌جور خبرها حجت نیست در بین عقلاء. که شک و تردید می‌کند یک حرف‌هایی توی آن هست که مضمون آن این است که این‌ها خطا کردند. ضبط این‌جا نبوده، و لو این آدم‌ها، آدم‌های درستی هستند ثقة هستند. اما این‌جا کأنّ اشتباهی رخ داده و ضبط نبوده و خبر ثقة حجت است و ثقه‌ی کلی بودن اماره است بر این‌که در این مورد هم وثاقت دارد. که دارد نقل می‌کند اما در مورد اگر قرائنی باشد که انسان وثاقتش را از دست بدهد و احتمال سهو و خطا و نسیان متوقّر باشد دیگر در آن‌جا آن خبر حجت نیست.

س: احتمال متوقّر در چه حد باشد؟ یعنی همان که آن ظنّ نوعی را بیان دارد کافی است یا باید به یک ظنّ غالبی تبدیل بشود؟ مثلاً اگر سی‌چهل درصد احتمال باشد آیا این احتمال متوقّر است شما می‌فرمایید؟

ج: حالا این‌جا که این‌جوری هم نیست این‌جا قطع به خلاف است. حالا آن سی‌چهل درصد هم مثلاً بحسب فرمایش شیخنا الاستاد همین‌جور است.

س: باید در این حد باشد؟

ج: بله. آن ظن است ایشان....

س: بر مبنای ایشان یا مبنای کلی....

ج: ولی مبنای کلی معلوم نیست که سی‌چهل درصد یک آدم ثقة خودش را چیز می‌کند اما اگر اطمینان به این‌که خطای رخ داده این‌ها آن‌جا می‌گوید خبر نمی‌دانیم این خبر چه‌جوری است توقف می‌کنند در عمل به آن.

س: باید اطمینان به خطا پیدا بشود؟ بنابر مبنای غیر شیخنا الاستاد باید....

ج: بله یا قطع یا اطمینان حاصل بشود. خب حالا ببینیم آن چه احکامی است که در این جا قطع به خلاف آن وجود دارد.

خب اشکالات عدیده‌ای البته در این روایت شده ولی آن‌ها همه‌اش چیز نیست این دو تا اشکال بخصوص که آقای خوئی هم قبول کرده این دو تا اشکال را و فرمودند یردُ علیه اشکالان.

اشکال اول این است که ظاهر روایت این است که مشتری عالم نبوده به این‌که آن بایع که این آن سید این کنیز باشد این فضولی است. آن آمده این ید دارد ظاهر... قبل آن ید است لذا گفته مالک است. اگر هم ید نداشته باشد یعنی می‌دانسته مال خودش نیست خب ظاهر حال آن این است که وکالت دارد از باب وکالت به حمل فعل مسلم بر صحت دارد می‌فروشد. این از یک ناحیه.

و از آن ناحیه اگر باز قرینه‌ای بر این‌که این مشتری عالم نبوده این است که خب اگر عالم بوده این معاذالله زنا کرده و امام علیه السلام باید طلب شهود می‌کردند اقامه‌ی حد می‌کردند و می‌فرمودند این باید حد بر او جاری بشود.

بنابراین از این‌که امام علیه السلام نفرمودند که این زناکار است و نفرمودند شهود باید بیایند و اقامه‌ی حد باید بر آن بشود و از آن طرف هم هیچ... ظاهر امر هم این است که این فروخته، و معمولاً آدم چیز که نمی‌آید همین جوری مخصوصاً وقتی مسلمان باشد و شیعه هم اگر باشد بیاید برای ازدواجش یک چیزی را که می‌داند فضولی هست بیاید بخرد و این کار را بکند. حالا که این‌طور است پس این وطنی می‌شود وطنی به شبهه. وقتی شد وطنی به شبهه، این ولد می‌شود حرّ. وقتی ولد شد حر، دیگر بر نمی‌گردد وجهی ندارد که بگویند بفرماید خذ الولید و اینها. نه این حر است. بله قیمتی شد چون در باب عیب و اماء این مسئله هست که اگر وطنی به شبهه شد یا در واقع این کنیز به نکاح شرعی و درست آن شخص در نیامده بود آن بچه مال خودش هست اما قیمتش را باید به آن سید بدهد، چون اتلف علیه. خب در این‌جا حضرت باید بفرماید نه این‌که بچه را بگیر، باید بگوید که قیمتش را به او بده.

حالا اگر کسی بیاید این‌جا بگوید که این‌که امام علیه السلام فرموده که این بچه را بگیر، این برای این بوده که آن مشتری ممتنع بوده است از پرداخت قیمت. و لذا حضرت فرموده است که بچه را بگیر، تا آن پول را بپردازد. نه این‌که این بچه مال تو هست. نه این بچه حر است. اما چرا حضرت فرمود که این را بگیر؟ برای این‌که آن ممتنع بود از دادن قیمت، این را فرموده بود. مثل چی؟ مثل این‌که بایع یک جنسی را می‌فروشد مشتری پولش را نمی‌دهد آن هم تحویل نمی‌دهد تا بیاید پولش را بدهد.

شیخ این جوری توجیه کردند و آقای نائینی این جوری توجیه کردند. آقای خوئی می‌فرمایند که این‌جا اگر مشتری اداء دین نمی‌کند خودش باید حبس بشود. آن کسی که مماطل است و اداء دین نمی‌کند خودش باید حبس بشود نه آن بچه‌ی بیچاره، آن فرزندش که حر است. آن که بدهکار نیست. برای چی بیاید حبسش کنند جرمی انجام نداده که بگیرند او را و ببرندش.

«مدفوعٌ أولاً بالله لو قلنا بأنّ المدیون يُحبس إذا تسامح فی اداء الدین فهو الذی يُحبس»؟ خب این مشتری که زوج باشد این باید پولش را بدهد. «فهو الذی يُحبس فلا وجه لحبس

حَرَّ غِیرَه کَالْوَلَدِ مَعَ اُتَّه لَیْسَ بِمَجْرَمٍ اَصْلًا» این یک.

دو: امام از اول فرمود بچه را بگیر، آن ولید مال خودت بچه‌اش را هم بگیر. این مسئله که سؤال؟؟؟ این جوابش نیست. جواب آن چیه؟ جوابش این است که خب ولید را برگردان، اخذ کن، قیمت بچه را هم بگیر. بعد او اگر گفت آقا نمی‌دهد حضرت می‌گویند حالا مثلاً این کار را بکن. فرضاً اگر درست هم باشد. و بگوییم می‌شود. نه این‌که از اول، حکم مسئله را نمی‌گوید از اول می‌گوید بچه را بگیر. اصلاً حکم مسئله بیان نشده. که قیمت را باید بدهد.

س: یعنی آن حمل بر این‌که این نمی‌داده و بعد حضرت فرمودند این‌ها خلاف ظاهر است؟

ج: هیچ؟؟؟

س:؟؟؟ قطعاً حضرت فرمود....

ج: اصلاً مسئله همین است دیگر. آن قدری که این‌جا؟؟؟ همین است.

آمدند گفتند این‌جوری شده حضرت فرمود آن زن را بگیر، بچه‌اش را هم بگیر. پس حکم مسئله که این‌جا؟؟؟ حکم مسئله این‌جا چه هست؟ زن را بگیر، قیمت آن ولد را هم بگیر. بچه هم مال همان است.

س: یک را قبول کردید؟

ج: که چی؟

س: همین که گفت که آن بچه که مجرم نیست بچه را برای چه می‌گیرد؟

ج: بله دیگر.

س: حالا اگر منحصر باشد طریق منحصری باشد بچه هم هیچ آسیبی نبیند این مسلم؟؟؟

ج: بله حق ندارد. حبسش می‌کند دیگر.

س: نه حبس به چه معنا؟ این‌که بگیرد بین آن‌ها جدایی بیاندازد بچه هم هیچ آسیبی نبیند

ج: نه آزادش نمی‌گذارد چون می‌رود در می‌رود دیگر، آزادش نمی‌گذارد دیگر.

س: نه حالا اگر فرض کنیم.

ج: نه این حبس یعنی همین دیگر، یعنی آزادش نمی‌گذارد.

س:؟؟؟ نه آخر آن‌جا؟؟؟ حبس ندارد که. قسمت اول که بچه را به او بدهد. از این استفاده؟؟؟ کلمه‌ی حبس که به کار نرفته که؟؟؟ بچه را از او بگیر، بچه را هم آسیبی نزن، که جدایی بین آن‌ها بیفتد مجبور بشود پول آن‌ها را بدهد.

ج: بله همین که بچه را تحت اختیار گرفتن است دیگر. یعنی آزادی او را از بین بردن است دیگر. خذ ابنه الذی باعک الولید ...

س: نه آن دومی است.

ج: بله اولی این بود «فَقَالَ وَلِيدَتِي بَاعَهَا ابْنِي بِعَيْرِ إِذْنِي فَقَالَ الْحُكْمُ أَنْ يَأْخُذَ وَلِيدَتُهُ وَابْنُهَا فَتَأْسَدَهُ الَّذِي اسْتَرَاهَا فَقَالَ لَهُ خُذْ ابْنَهُ الَّذِي بَاعَكَ الْوَلِيدَةُ حَتَّى يَبْقُدَ لَكَ الْبَيْعُ» آن که خواندم از خود وسائل بود این عبارت نقل آقای خوئی است.

س: این که دومی هست حاج آقا. ما ??? اول آن را کار داریم.

س: يأخذ الوليد و ابنها دیگر.

س: يأخذ الوليد و ابنها یعنی ظهور در حبس دارد؟

ج: نه، اشکال چه بود؟ اشکال این بود که چرا حضرت فرموده اینش را بگیر.

س: بچه که مجرم نیست.

ج: نه، نه بچه مجرم نیست. خلط شده. این بود دقت کنید. امام فرمودند که ولیده را بگیر، آن ابن آن مشتری را هم بگیر. اشکال چه بود؟ اشکال این بود که این ابن حر است برای چه بگیرد این را؟ قیمتش را باید بگیرد. دو نفر از اعظم را گفتیم آمدند این را توجیه کردند، گفتند شیخ و نائینی قدس سرهما فرمودند از باب این است که او پول نمی‌داده قیمت را نمی‌داده حضرت فرموده که این را بگیر، یعنی این را به جای آن حبس کن، این‌ها این‌جوری گفتند. بیا بچه را بگیر حبس کن، تا پول را بدهد. اشکال آقای خوئی الان این است می‌گوید بابا این که مجرم نیست که حبسش بکنیم. این اشکال به توجیه آن‌ها است.

س: می‌دانم ولی ما می‌گوییم آقا این مقدارش که اگر ما ... خلاف ظاهر را ما قبول داریم دومی را، اما اولی که شما می‌گویید این خلاف ضرورت فقهی است این بچه که مجرم نیست که بخواهید بگیرید آن دارد مماطله می‌کند می‌گوییم نه اگر به این معنا باشد که مماطله‌ی آن هیچ راهی برای تفصی از مماطله‌ی آن نیست مگر این که بچهاش را بگیر، بچه هم که آسیب نمی‌زنی، بگیر تا وظیفه‌اش را انجام بدهد کجای این خلاف ضرورت فقه است؟ بله این را به عنوان حبس بگیرد، حبسی که آزار در آن هست یعنی حبسش بکنی به عنوان تدبیر این...

ج: معلوم است که یعنی این. یعنی همین، یعنی آزادی ???

س: ممکن است که بچه کوچک بوده ??? آن مجبور بشود پولش را بدهد. اگر حبس تعذیری باشد بله، که در آن آزار هست اما این حبس ??? می‌گوید دایه هم شیرش بدهد تا آن ??? پول را بدهد.

ج: اشکال دارد دیگر.

س: کجای این خلاف ضرورت فقه است؟

ج: همین جور که ما نمی‌توانیم بگوییم بچهای که ???

س: بله حبس به عنوان تعذیر خلاف ضرورت فقه است یک آدم بالغ را بیای حبس بکنی،

بخاطر کسی دیگر. ولی این که کلمه‌ی حبس این جا به کار نرفته.

ج: بچه‌ی مردم را چه جور می‌توانیم بگیریم؟

س: یک بچه‌ی کوچک را می‌آیی می‌گیری تا پدرش دلش تنگ بشود مجبور بشود پول را بدهد.

س: حبس به حمل شایع هست دیگر.

س: باشد ولی هر حبسی که قبیح نیست که.

ج: خب این یک.

مطلب دومی که در این روایت هست و آن هم با موازین فقهی سازگار نیست موازین فقهی ظاهری که سازگار نیست این است که خب امام به مشتری گفتند چی؟ آن پسر کله‌گنده، خب آن بایع بوده دیگر، این را گروگان بگیر، تا این که او مجبور بشود بیاید بیع را تنفیذ بکند.

س: تازه مجبور هم بشود از انشاء چه جوری انفاذ جایز است؟

ج: دیگر اکراه نیست. این اضطرار است. تا مضطر بشود بیاید. خب این جا این هم چه وجهی دارد؟

بعضی‌ها خواستند از این جواب بدهند بگویند این برای این است که آن پسر بیع فضولی کرده دیگر؛ پول‌ها را از مشتری گرفته، الان پول‌ها را باید برگرداند به مشتری، بابای او هم که غایب بوده، لابد این پول‌ها را خرج کرده بالا کشیده یا هر چی یا دارد. این الان این ثمنی که از آن مشتری گرفته در این بیع فضولی، این را باید برگرداند. برنمی‌گرداند امام می‌فرمایند خب این را حبسش کن.

خب این جواب هم درست نیست این جا. چرا؟ چون اولاً کجا دارد که این نمی‌داده؟ امام باید بفرماید که خب از آن بگیر، اگر نداد این کار را بکن. همین جور اول فرمود برو بگیر، دو: امام که تعلیل به چیز دیگری کردند فرمودند این را بگیر تا بیاید امضاء کند آن را. انفاذ کند آن را، نه این که پولت را بدهد.

س: حاج آقا نه تنها خلاف ظاهر است بلکه تا امضاء بکند لازمی آن این است که پول همان جا بماند وقتی می‌گوید که بگذار؟؟؟ پس نباید برگرداند.

ج: حالا قبل الامضاء. البته پول آن جا نباید بماند باید به بابای خودش بدهد.

س: عیبی ندارد ولی قطعاً نمی‌تواند برگرداند. این‌ها می‌گویند گرفته که برگرداند. قطعاً لازمی امضاء عدم برگرداندن است. نه برگرداندن. یعنی آمدند به حرفی؟؟؟ که خلاف امکان است.

ج: خب این اشکال. که بالاخره این با موازین فقهی جور در نمی‌آید این جا.

آقای خوئی قدس سره تخلص من هذین الاشکالین به این که این خصوصیات درست است ولی ما به تبعیض در حجیت است دیگر. این بالاخره دلالت می‌کند که با انفاذ درست

می‌شود این فضولی. اما حالا این قسمت‌های آن را ما نمی‌فهمیم وجه آن چه هست؟

س: ??? یعنی فرمود در کلام واحد؟

ج: کلام که واحد نیست حضرت فرمودند...

س: ???

ج: نه چون این‌جا آن این‌جوری فرمودند.

س: فرموده ولیده و ابن، درست است؟

ج: بله

س: آن‌ها در ابن‌هاست در ولیده که ???

ج: بله. این‌که فرموده است که حتی ینفذ بیع یا ینفذ ما باعک، این‌که فرموده یا این پسرش را بگیر، حتی أجاز البیع.

س: کلام واحد است این‌جا. چطور در کلام واحد تبعیض....

ج: نه کلام واحد که نیست. یعنی ...

س: چرا دیگر حتی ینفذ که می‌گوید مرتبط با آن هست دیگر. این‌ها مجموعه‌ش یک چیز است یک کلام است. این را بگیر حتی این‌طوری.

ج: نه. این‌ها را غایت قرار داده آن چیزی که دلالت می‌کند بر صحت بیع فضولی با اجازه غایت یک کارهایی است که ما آن‌ها را نمی‌فهمیم چرا؟

س: می‌دانم این تبعیض در حجت به این نحو خلاف سیره‌ی عقلاست. چون دلیلش سیره‌ی عقلاء هست این خلاق سیره‌ی عقلاء هست که این‌طوری بیاید تبعیض بکند.

ج: بله. حالا این فرموده بخاطر این است و می‌فرماید که شاید هم این روایت به طور کامل برای ما نقل نشده داستان. شاید همین توجیهاتی که می‌شود توی کلماتی بوده مثلاً توی داستان بوده که برای ما به طور کامل نقل نشده است.

البتة من یک چیز دیگری را هم عرض بکنم که امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه در قضاوت‌های خودشان یک قضاوت‌هایی که بحسب ظواهر ضوابط فقهی نیست ایشان دارند که جمع هم کردند مرحوم آقای شوشتری صاحب قاموس الرجال قضاوت‌های خاص را که آن‌ها ضوابط استنباط برای ما نیست. آن‌ها ممکن است که بر اساس یک ولایت‌هایی باشد. شاید این‌جا امام علیه السلام اعمال ولایت کردند. این‌که می‌فرماید بچه‌اش را بگیرد. ممکن است که از باب اعمال ولایت باشد. و توی این داستان. حضرت این‌ها را می‌شناختند که این چه‌جوری هست تا این کار نشود او نمی‌دهد مثلاً. اطلاعاتی داشتند حضرت. توی این قضاوت از باب ولایت فرمودند بچه را بگیر. امام می‌تواند دیگر. به این مشتری هم که گفتند بچه‌ی او را بگیر، باز از جریانات خبر داشتند مسئله چه هست از باب ولایت ممکن است که فرموده باشند. و این منافاتی ...

س: از باب ولایت حبس کرده کسی را که مستحق حبس نبوده یا آن توجیهی که ما عرض می‌کردیم چون آن مقدار از حبس معلوم نیست قبیح باشد لذا حضرت فرمودند.

ج: بله. امام علیه السلام برای یک امر اہم‌تری، یک جہتی، امام این ولایت را دارد دیگر. فلذا این داستان‌های شگفت هست که ترجمه هم شده قضاوت‌های شگفت مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام در موازین قضای متعارف نیست یک قضایای خاصه‌ای است. که ایشان فرمودند. حالا آن‌ها بر چه اساسی هست؟ العلم عنده. یک بخشی از آن هم ممکن است که بر اساس اعمال ولایت حضرت سلام‌الله علیه باشد که این‌جا اعمال ولایت ممکن است که فرموده بودند به آن امر کردند که یک راهکاری، راهکار ولایتی که این را بگیر، به او هم گفتند آن را بگیر.

س: فقط هم همین‌جا قابل استفاده است؟

ج: بله ما نمی‌توانیم تعدیه بکنیم از این‌ها. این از باب ولایت است.

پس بنابراین بعد از این‌که ما قائل هستیم به این‌که ائمه علیهم السلام دارای ولایت کلیه هستند از طرف خدای متعال و می‌توانند به امر ولایتی این امور را انجام بدهند بنابراین خصوصاً که گفته بگیر، به قول شما هم که آن هم اضافه می‌توانید بکنید که ظلمی به او نمی‌شود مثلاً. حضرت فرمودند که بگیر. حالا آن لابد یک‌جوری هست که ظلم هم به او نمی‌شود. حضرت می‌فرمایند که بگیر. به او هم می‌فرمایند که آن را بگیر. خب شاید از قضیه‌ی خارجی خبر دارند که اوضاع چه‌جور است به او هم می‌گویند تو هم آن را بگیر، این از باب ولایت است. ولی ضربه‌ای وقتی که این توجیه قابل قبول دارد پس ضربه به موضع استدلال نمی‌زند. و قهراً به موضع استدلال می‌توانیم استدلال بکنیم و بگوییم که این درست است.

این راجع به این مطلب که کسی بخواهد بگوید اصالة الصدور در این روایت محل کلام است. علی رغم صحت سند، بخواهد بگوید که این روایت حجت نیست بخاطر اشتغال آن بر این‌جور امور. این‌جور می‌توانیم تخلّص کنیم. یا فرمایش آقای خوئی، اگر کسی قبول بکند و بگوید این‌جا جای تبعیض در حجت است. اگر نه یک توجیه قابل قبولی است که نه آن کارها هم اشکالی ندارد چون از باب ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده پس بنابراین این اشکال مندرج است.

حالا تا ببینیم جهات دیگر بحث.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.